

# افسانه نگاری

۳

## بقلم آقای لطفعلی صورتگر

یکی دونسل بیشتر از آنکه ژان ژاک روسو کتاب معروف نوول هلوئیز<sup>۱</sup> را بنسکارد ونهضت روماتیسم در کلیه مظاهر ادبی، نظم و اثر تأثیری بزرگ بخشد افسانه - نگاران بدو گروه تقسیم میشدند. یکدسته کسانی بودند که وقایع و حوادث جاریه را پیرایه افسانه پوشیده و نظرشان تنها نشان دادن آداب و رسوم و خرده گیری از اوضاع اجتماعی و سیاسی بود. دسته دیگر آنها که میخواستند مطالب علمی و فلسفی را به مردم بیاموزند و این تعلیم را بوسیله افسانه انجام میدادند. و این هر دو دسته از افسانه وظیفه غیر از خدمت محض ادبی خواسته و آنرا بخشی از تاریخ طبیعی و فلسفه اجتماع کرده بدان وسیله مباحث منطقی و استدلال و استقراء را بزبان روز و ذوق عامه برشته تحریر میآوردند. ساده تر آنکه افسانه بعنوان خود اهمیت و اعتباری نداشت و حکایتی که يك بحث علمی یا اجتماعی را در ضمن تبیین مینمود جز برای آنکه مشتری و خواننده تهیه کرده ذوق افراد را به مطالعه تحریک نماید وظیفه دیگری نداشت و هر نقشه یا طرحی که از قدیم در دست بود برای انجام این مقصود بسنده بنظر میآمد.

نهضت روماتیسم که در نیمه دوم قرن هجدهم پیش آمد نویسندگان و متفکرین را در قسمت افسانه نگاری بظغیان برخلاف آنچه جنبه تعلیمی داشت و سبک پیچیده و مصنوعی نویسندگان گذشته را پیروی مینمود برانگیخت و خداوندان قلم بر آن شدند که از آداب و رسوم کهن و صنایع لفظی تن زده نیروی نویسندگی خویش را ساده وبدون آرایش بخدمتگزاری ادبیات و عالم طبیعت وقف کنند. و این خدمت دو تأثیر بزرگ بخشید: نخست آنکه وقایع تاریک و نهفته قرون وسطی که سالها در اثر انقلابات و جنگ و جدالهای مذهبی و سیاسی نامعلوم مانده بود مورد توجه گشته اسرار مکتومه از زیر

خاک بیرون آمده و داستان‌های آن روزگار بار دیگر در معرض مطالعه طلبکاران و خوانندگان قرار گرفت.

دیگر آنکه ذوق و قریحه نویسندگان را به مشاهده دلربائی مناظر طبیعی و اندیشه در کمون طبیعت و آفرینش برانگیخت و از آمیزش این دو موجب وقایع تاریخی و جنگاوران زمان گذشته بار دیگر در افسانه‌ها و داستانها پدید آمدند و خامه استنادانی مانند والتر اسکات و آلکساندر دوما از عظام رمیمه آنها پهلوانانی جنگ آزما و نیر و مند ساخت و خود این تحقیقات تاریخی افسانه نویسان را بطرف حقیقت بینی (رآلیسم)<sup>۱</sup> راهبرگت و افسانه نگاری نیز از پندار و تصور محض در گذشته جنبه حقیقت یافت.

اما افسانه نگاران نیمه دوم قرن هجدهم که در شالده داستانها از تصور پرهیز کردند وسیله برای جلب توجه مشتریهای خیال پرست خویش ضرور داشتند و چون منظور اصلی از خواندن افسانه اشتغال خاطر بود طبعاً کتابی که تنها با حقایق سر و کار داشت تشنگی آنها را سیراب نمیکرد و از این روی ناگزیر اتفاقات دهشتناک و وحشت و اضطراب مصنوعی را در داستانها ایجاد نمودند بدین معنی که وقایع هول انگیز و سیاه چالها و اطاقهای شکنجه و عذاب و ارواح موزیه در داستانها وارد شد. در این میان هراس والپول<sup>۲</sup> مؤلف داستان قلعه اوترانتو<sup>۳</sup> و خانم راد کلیف<sup>۴</sup> از مبتکرین این سبک بشمارند.

خانم راد کلیف طرح یا نقشه مهیجی برای هر یک از داستانهای خویش ریخته و آنرا با مناظری متناسب با محلی که داستان در آن واقع میشد مزین ساخت. حکایات وی همواره دارای عروسی است که پر از افکار شاعرانه و صفات پسندیده است، این عروس دچار تعرض و آزار فاجری میشود که بانواع شکنجه‌ها و اقدامات هول انگیز ویرا معذب میدارد تا در پایان داستان نیکی و تقوی فائق آید و گناهکاران را بکیفر خویش برساند. افسانه‌های این بانو با همه تصنعی که در خلق حوادث مهیب و هول انگیز

Realism — ۱

Horace Walpole — ۲

Castle of Otronto — ۳

Mrs. Radcliff — ۴

بکاربرده روی هم رفته خواننده را متأثر میکند بدین معنی که جهانی پیش دیدگان باطن خواننده میگذاید که عظمت و کبریائی آن با اسرار و رموز آمیخته است. کوه، آبخار، جنگل و دربارا بانهایت زیبایی مجسم ساخته و آنرا باغروب‌های غمناک و شب‌های تاریک و ماتم خیز میآمیزد تا هم حقیقت بینی را رعایت کرده و هم از تصور و پندار که نمک داستان هاست دور نرفته باشد.

این سبک افسانه نگاری اروپائی که با خلق و ایجاد هول و وحشت سر و کار داشت از یک سرچشمه فیاض شرقی و ایرانی نیز سیراب گشت بدین معنی که افسانه هزار و یک شب (الف لیله) و بازیهای سحر و افسون و طلسم که با آنها لطف و زیبایی در این کتاب بزرگ جلوه گراست ذوق اروپائی را بجنبش آورد و ترجمه «گالند»<sup>۱</sup> و افسانه های واتر آنرا تقویت نمود تا آنجا که داستانهائی نظیر داستان «وانق» تألیف «بکفورد»<sup>۲</sup> «یهودی سرگردان» بوجود آمد که فکر شرقی و غربی در آن آمیخته است و خانم «شلی»<sup>۳</sup> داستان معروف «فرانکشتاین»<sup>۴</sup> را تحت تأثیر همین افکار پرشته تحریر درآورد.

نفوذ ژان ژاک روسو در این دوره کم کم تأثیر خویش را میبخشید و سبکی را که در «نول هلوئیز» خویش پیروی نموده بود مورد تقلید نویسندگان واقع گشت و داستان سرایان شالوده کار خویش را بر فرضیات و احساسات نهادند، بدین معنی که اصول و مبادی حقیقت پرستی را بدانخواه خویش تعبیر و تفسیم کرده و آنرا با آمال و ارمانهای بشری آمیختند و چون مردم را برای قبول و پذیرفتن آنچه صورت حقیقت داشت (و مطابقه و مقایسه را نسبت بخط مشی زندگانی گذشته و آینده اجتماعات اجازت میداد) آماده یافتند داستانهائی در انتقاد از تشکیلات اجتماع و طراحی تشکیلات دیگری که به «اوتایی»<sup>۵</sup> «نوماس مور»<sup>۶</sup> مانده بود دیدید آمد و این آثار از روح افروخته و خشمکین روسوالتهاب وحدت را وام میگرفت.

Galland — ۱

William Beckford — ۲

Mrs. Shelly — ۳

Frankenstein — ۴

Utopia — ۵

Sir Thomas More — ۶

چیزی ننگذشت که داستانهای که جنبه تربیتی داشت انتشار یافت. در این داستانها مخصوصاً رفتار کودکان و طرز تفکرات نوزادان و عواملی که در رفتار آنها در هنگام مردی مؤثر بود نگاشته شد و شاگردان روسو برای نمایش زندگانی آمیخته با ناکامی بشر طرجهای گوناگونی ریختند چنانکه «ویلیام کاروین»<sup>۱</sup> در کتاب «سنت لئون»<sup>۲</sup> داستان پدر خانواده را برشته تحریر در آورده که بدو بازن و فرزند خویش خوشبخت بود اما در بی یافتن اکسیر حیات افتاد ورنجها برد تا کیمیای زندگانی را بدست آورد ولی خوشبختی دور از آلودگی ناکامی و حسرت همواره از وی گریزان بود.

این سبکها و راههای گوناگون نویسنده تا نیمه دوم قرن نوزدهم ادامه داشت از آن بعد از یکطرف دامنه افسانه نگاری توسعه عجیب یافت و از طرف دیگر هر افسانه دایره فوق العاده تنگ و محدودی از عملیات انسانی را بعنوان شالوده کار پذیرفت و بیان حقایق را بدست اشخاص داستان رها کرد که هر یک مطابق سرشت و خصلتی که نویسنده بدانها داده است قسمتی از اوضاع زندگانی را در ضمن داستان روشن کنند و آنچه خواننده باید از حقایق و اندرزهای اخلاقی فرا گیرد غیر مستقیم و در زیر پرده حکایت گفته آید. ساده آنکه داستانها نطقهای پر معنی فلسفی و علمی را که نویسندگان سابق بدون تناسب کامل بزبان اشخاص حکایت میگذاشتند از دست داد و مانند درامهای شکسپیر بدون اینکه کسی را متوجه بیک رشته تعالیم اخلاقی کند اندرزهای لازم را در ضمن نمایش اخلاق و اعمال انسانی بمردم پیاموخت و حکایتی که تنها شیرینی و گیرندگی آن خوانندگان را جلب میکرد در باطن نیز دروس نافع و مفید میداد منتها فهم آن درس بدو خواننده رها شده و مؤلف از القای عقاید خویش صرف نظر کرده بی طرف می ماند. هر چه شخصیت مؤلف در افسانهها کمتر شد و اشخاص حکایت جاندار تر و باروحتر شدند و سخنانشان بزبان خودشان و مطابق سرشت و طینت آنها گشت، اهمیت افسانه نگاری زیاده تر شده کار بجائی رسید که میدان را از شعر و نثر و دیگر مظاهر ادبی گرفته و بخویشتن اختصاص داد. زیرا افسانه نگار نظر به بی طرفی صرفیکه داشت

میتوانست قاتل یا دزد و جنایت پیشه را ترسیم کرده گفته ها و خیالات و عملیات ویرا بی منت عیب جوئی و انتقاد در داستان خویش ذکر نماید و در این عمل خدمتی نهایی بخواننده کرده اورا توانائی بدهد که در مقایسه و انطباق افکار خویشتن با خیالات گناهکاران بدون آنکه از کسی دستوری گرفته باشد موفق باصلاح معایب خویش گردد و کتاب و اشخاص داستان را محرم راز خود نموده از نویسنده و اندرز های مستقیم وی شرمسار نباشد.

این تنها يك تفنن ادبی نبود که شعرای بزرگی مانند ویکتور هوگوئی فرانسوی و والتر اسکات انگلیسی از نظم به نثر و تحریر قصص و افسانه ها پرداختند. اینها اهمیت و عظمت این مظهر جدید ادبی را دریافته نیروی آنرا برای انجام مقاصدی که نظم از آن عاجز بود تشخیص داده و قدرت ادبی خویش را در این راه صرف کردند و داستانهای جاویدی مانند «بینوایان» و «آیونهو»<sup>۱</sup> بعالم انسانیت تقدیم کردند.

Ivanho — ۱

### يك غزل

باران خدایرا بسوی او گذر کنید  
از حال ما چنانکه در او کارگر شود  
منعش کنید از سفر و در میان منع  
گر خود شنیدجان زمن و مژده از شما  
وحشی گر این خبر شنود وای بر شما  
باشد کس این خیال ز خاطر بدر کنید  
آن بی محل سفر کن ما را خبر کنید  
اغراق در صعوبت رنج سفر کنید  
ور نشود مباد که اینجا گذر کنید  
از آتش زبانه کس او حذر کنید  
وحشی بافتی